



The decline of the United States' soft and normative power (1970-2025)

Erfan Pazhoohandeh

Ph.D. Student in International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Email: erfan.pazhoohandeh@gmail.com

Abstract

U.S.A soft power has been one of the main pillars of the country's leadership in the post-World War II international order. However, in recent decades, the international relations literature has increasingly discussed the weakening or redefinition of this normative asset. This study aims to examine the erosion of U.S. soft power and its relationship with the transition of the global order toward multipolarity. The study's conceptual framework is based on three components: institutional legitimacy, behavioral credibility, and the quality of domestic governance. The research employs a trend analysis method and, through a historical analysis of developments from the 1970s to 2025, identifies cumulative patterns in the weakening of U.S. symbolic capital. The findings indicate that the erosion of soft power is not the result of a single event but rather the accumulation of gaps between rhetoric and practice in foreign policy, fluctuations in international commitments, and intensified domestic polarization. Quantitative evidence, including international surveys and soft power indices, also points to declining global trust, a relative decline in value-based components, and increased narrative competition with China. Nevertheless, this trend does not signify absolute decline; rather, it reflects a transition from unchallenged normative hegemony to a competitive and conditional position within a multipolar order. Accordingly, sustaining U.S. normative leadership requires sustained alignment among declared values, practical behavior, and domestic institutional cohesion.

Keywords: United States, Soft Power Decline, Erosion of Normative Legitimacy, Global Order Transition, Multipolarity



روند افول قدرت نرم و هنجاری ایالات متحده آمریکا (۱۹۷۰ تا ۲۰۲۵)

عرفان پژوهنده

دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

Email: erfanz.pazhoohandeh@gmail.com

چکیده

قدرت نرم ایالات متحده آمریکا یکی از ارکان اصلی رهبری این کشور در نظم بین المللی پس از جنگ جهانی دوم بوده است. با این حال، در دهه های اخیر ادبیات روابط بین الملل از تضعیف یا بازتعریف این سرمایه هنجاری سخن گفته است. مقاله حاضر با هدف بررسی روند فرسایش قدرت نرم آمریکا و نسبت آن با گذار نظم جهانی به سمت چندقطبی شدن تدوین شده است. چهارچوب مفهومی پژوهش بر سه مؤلفه مشروعیت نهادی، قابلیت اعتماد رفتاری و کیفیت حکمرانی داخلی استوار است. روش تحقیق روندپژوهی بوده و با تحلیل تاریخی تحولات از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، الگوهای انباشتی تضعیف سرمایه نمادین آمریکا شناسایی شده است. یافته ها نشان می دهد که فرسایش قدرت نرم نه حاصل یک رویداد مقطعی، بلکه نتیجه انباشت شکاف میان گفتار و کردار در سیاست خارجی، نوسان در تعهدات بین المللی و تشدید قطبی شدن داخلی است. شواهد کمی شامل پیمایش های بین المللی و شاخص های قدرت نرم نیز از کاهش اعتماد جهانی، افت نسبی در مؤلفه های ارزشی و افزایش رقابت روایتی با چین حکایت دارد. با این حال، این روند به معنای افول مطلق نیست، بلکه بیانگر گذار از هژمونی هنجاری بلامنازع به وضعیت رقابتی و مشروط در نظم چندقطبی است. براین اساس، تداوم رهبری هنجاری آمریکا مستلزم هم راستایی پایدار میان ارزش های اعلامی، رفتار عملی و انسجام نهادی داخلی خواهد بود.

کلیدواژه ها: ایالات متحده آمریکا، روند افول نرم، فرسایش مشروعیت هنجاری، گذار نظم جهانی، چندقطبی شدن

مقدمه

قدرت نرم ایالات متحده آمریکا طی بیش از هفت دهه یکی از ارکان اصلی جایگاه جهانی این کشور در نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم بوده است. این قدرت نه صرفاً در جذابیت فرهنگی، برتری فناورانه یا ظرفیت اقتصادی، بلکه در توانایی ایالات متحده برای تعریف، ترویج و نهادینه‌سازی مجموعه‌ای از قواعد، هنجارها و ارزش‌هایی تجلی‌یافته که شالوده نظم لیبرال بین‌المللی را شکل داده‌اند. رهبری از طریق نهادهای چندجانبه، ترویج مردم‌سالاری و حقوق بشر و ایفای نقش محوری در معماری امنیتی و اقتصادی جهانی، به آمریکا امکان داده است که فراتر از ابزارهای مادی، از سرمایه‌ای نمادین و هنجاری برای شکل‌دهی به ترجیحات سایر کنشگران برخوردار باشد.

با این حال، در دهه‌های اخیر و به‌ویژه پس از سال ۲۰۰۱، ادبیات روابط بین‌الملل به‌طور فزاینده‌ای از «فرسایش»، «تضعیف» یا «بازتعریف» قدرت نرم آمریکا سخن گفته است. حملات ۱۱ سپتامبر و پیامدهای راهبردی آن، جنگ عراق، چالش‌های حقوق بشری در چهارچوب جنگ علیه تروریسم، بحران مالی ۲۰۰۸، افزایش قطبی شدن سیاسی داخلی و نوسانات شدید در جهت‌گیری سیاست خارجی طی دوره‌های متوالی ریاست‌جمهوری، همگی به شکل‌گیری پرسش‌هایی جدی درباره پایداری سرمایه هنجاری ایالات متحده انجامیده‌اند. داده‌های پیمایشی جهانی نیز نشان می‌دهد که ادراک عمومی از قابلیت اعتماد و مشروعیت رهبری آمریکا طی دو دهه اخیر نوسان قابل توجهی داشته و در برخی مناطق با کاهش معنادار همراه بوده است. همچنین شاخص‌های ترکیبی قدرت نرم، ضمن حفظ جایگاه برتر آمریکا در برخی ابعاد فناورانه و اقتصادی، افت در مؤلفه‌هایی چون شهرت، ارزش‌ها و حکمرانی را ثبت کرده‌اند.

با وجود این شواهد، پرسش اساسی آن است که آیا با «افول مطلق» قدرت نرم ایالات متحده مواجه هستیم یا با «تعدیل نسبی» آن در بستر گذار به نظم چندقطبی؟ بسیاری از تحلیل‌های معاصر تأکید دارند که ایالات متحده همچنان از مزیت‌های ساختاری مهمی در حوزه اقتصاد، فناوری و شبکه‌های ائتلافی برخوردار است؛ اما توانایی تبدیل این مزیت‌ها به مشروعیت پایدار و اجماع هنجاری بیش از گذشته با چالش روبه‌رو شده است. به بیان دیگر، مسئله اصلی نه فروپاشی منابع قدرت، بلکه کاهش انحصار روایتی و افزایش رقابت در عرصه سرمایه نمادین



است. در چنین فضایی، مشروعیت دیگر یک دارایی مفروض نیست، بلکه مستلزم بازتولید مستمر در برابر روایت‌های بدیل و حساسیت فزاینده افکار عمومی جهانی است. از منظر نظری، قدرت نرم زمانی کارآمد است که میان ارزش‌های اعلامی و رفتار عملی هم‌راستایی وجود داشته باشد و تعهدات بین‌المللی از ثبات و پیش‌بینی‌پذیری کافی برخوردار باشند.

هرگاه شکاف میان گفتار و کردار افزایش یابد، یا نوسانات سیاستی موجب تردید در قابلیت اتکا شود، سرمایه هنجاری در معرض فرسایش قرار می‌گیرد. افزون بر این، در عصر ارتباطات جهانی و شبکه‌های اجتماعی، تحولات داخلی کشورها - به‌ویژه در حوزه کیفیت حکمرانی و انسجام دموکراتیک - به‌سرعت به بخشی از روایت بین‌المللی درباره آن‌ها تبدیل می‌شود و بر تصویر خارجی آن‌ها اثر می‌گذارد. گزارش‌های سال‌های اخیر درباره افزایش قطبی شدن سیاسی و چالش‌های نهادی در ایالات متحده نیز از همین منظر اهمیت می‌یابد. براین اساس، مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش محوری است که افول نرم‌افزاری و هنجاری ایالات متحده چه نسبتی با تغییر در الگوهای توزیع نفوذ در نظم بین‌المللی در حال گذار به چندقطبی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، مقاله با اتکا به چهارچوبی مفهومی متشکل از سه مؤلفه مشروعیت نهادی، قابلیت اعتماد رفتاری و کیفیت حکمرانی داخلی، روند تاریخی فرسایش نرم‌افزاری آمریکا از دهه ۱۹۷۰ تاکنون را بررسی می‌کند. فرض اصلی آن است که افول قدرت نرم نه محصول یک رویداد منفرد یا یک دولت خاص، بلکه نتیجه انباشت تدریجی شکاف‌های هنجاری و نوسانات سیاستی در بستر رقابت فزاینده روایت‌ها است. در نهایت، مقاله استدلال می‌کند که آنچه امروز مشاهده می‌شود بیش از آنکه افول مطلق باشد، نوعی تعدیل نسبی و شکننده شدن سرمایه نمادین آمریکا در شرایط نظم چندقطبی است؛ وضعیتی که در آن حفظ جایگاه هنجاری مستلزم هم‌راستایی پایدار میان ارزش‌ها، رفتار و تعهدات نهادی خواهد بود.

۱. چهارچوب مفهومی

۱-۱. بازتعریف قدرت نرم در رقابت قدرت‌های بزرگ

ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل، قدرت نرم به توانایی یک کشور برای شکل‌دهی به ترجیحات دیگران از طریق جذابیت ارزش‌ها، فرهنگ و مشروعیت سیاست‌ها اطلاق می‌شود. جوزف نای

در آثار متأخر خود تأکید می‌کند که در قرن بیست‌ویکم، قدرت نرم نه جایگزین قدرت سخت، بلکه مکمل آن در قالب «قدرت هوشمند» است و کارآمدی آن وابسته به هم‌راستایی منابع فرهنگی، ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی مشروع است (Nye, 2033: 31,43).
 بااین‌حال، ادبیات جدیدتر میان «منابع قدرت نرم» و «نتایج قدرت نرم» تمایز قائل می‌شود. برخورداری از دانشگاه‌های برتر، صنایع فرهنگی قدرتمند یا ظرفیت فناورانه پیشرفته، به خودی خود به نفوذ هنجاری پایدار منتهی نمی‌شود؛ بلکه نحوه ترجمه این منابع به مشروعیت ادراکی تعیین‌کننده است (Brand Finance, 2024). از این منظر، قدرت نرم یک متغیر ایستا نیست، بلکه پدیده‌ای وابسته به ادراکات و بازتولید مستمر مشروعیت است.

در شرایط رقابت قدرت‌های بزرگ، قدرت نرم بیش از گذشته به میدان رقابت روایت‌ها تبدیل شده است. نای تصریح می‌کند که در عصر دیجیتال، کنترل دستورکارهای گفتمانی و شکل‌دهی به ادراکات جهانی نقشی تعیین‌کننده در رقابت قدرت‌ها دارد (Nye, 2033: 43). این امر، هم ظرفیت قدرت نرم را افزایش داده و هم آسیب‌پذیری آن را تشدید کرده است.

۱-۲. مشروعیت نهادی و نظم لیبرال

مشروعیت یکی از مؤلفه‌های بنیادین قدرت نرم است. در چهارچوب نظری نظم لیبرال، مشروعیت به معنای پذیرش داوطلبانه رهبری یک قدرت از سوی سایر کنشگران بین‌المللی تعریف می‌شود. ایکنبری استدلال می‌کند که مشروعیت تاریخی ایالات متحده پس از ۱۹۴۵ مبتنی بر نهادسازی چندجانبه و رهبری از طریق قواعد بوده است (Ikenberry, 2020) اما در دهه‌های اخیر، بحران نظم لیبرال با کاهش اجماع پیرامون قواعد و افزایش رقابت روایتی همراه بوده است. پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که تردید نسبت به پابندی ایالات متحده به چندجانبه‌گرایی و تغییرات سیاستی ناگهانی، به کاهش اعتماد هنجاری انجامیده است (Biegon, 2024) در چنین وضعیتی، مشروعیت دیگر یک دارایی مفروض نیست، بلکه نیازمند بازتولید مستمر است.

از منظر تجربی، داده‌های پیمایشی نیز نشان می‌دهد که نگرش مثبت به آمریکا با ارزیابی از نقش آن در حمایت از مردم‌سالاری و نظم مبتنی بر قواعد هم‌بستگی دارد (Pew Research Center, 2023). بنابراین مشروعیت هنجاری، متغیری قابل‌سنجش در افکار عمومی جهانی است.



۳-۱. قابلیت اعتماد و ثبات تعهدات

قابلیت «اعتماد»^۱ سومین مؤلفه اساسی چهارچوب مفهومی این پژوهش است. در نظریه‌های نهادی روابط بین‌الملل، تعهدات پایدار و پیش‌بینی‌پذیر، زیربنای همکاری بلندمدت محسوب می‌شوند. نوسانات شدید سیاست خارجی یا خروج‌های مکرر از توافقات بین‌المللی، مستقیماً برداشت از قابلیت اتکا را تضعیف می‌کند (Biegon, 2024).

ادبیات اخیر نشان می‌دهد که در محیط رقابتی چندقطبی، حتی تصور بازگشت‌پذیری تعهدات می‌تواند سرمایه هنجاری یک قدرت را فرسایش دهد؛ زیرا شرکا در محاسبات راهبردی خود «ریسک نوسان تعهد» را لحاظ می‌کنند (Myrick, 2026) شاخص جهانی قدرت نرم نیز مؤلفه‌هایی نظیر حکمرانی مؤثر و ثبات نهادی را در ارزیابی کلی کشورها لحاظ می‌کند (Brand Finance, 2025). در این چهارچوب، افول نرم‌افزاری لزوماً به معنای کاهش منابع فرهنگی یا اقتصادی نیست، بلکه می‌تواند نتیجه تضعیف قابلیت اعتماد باشد.

۴-۱. کیفیت حکمرانی داخلی و سرمایه هنجاری خارجی

ادبیات جدید نشان می‌دهد که قدرت نرم به‌شدت با کیفیت حکمرانی داخلی پیوند خورده است. گزارش‌های مؤسسات ارزیابی دموکراسی مانند V-Dem و International IDEA طی سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ به افزایش قطبی شدن سیاسی و کاهش برخی شاخص‌های دموکراتیک در ایالات متحده اشاره کرده‌اند (V-Dem Institute, 2025; International IDEA, 2025).

از آنجاکه بخشی از قدرت نرم آمریکا بر تصویر آن به‌عنوان الگوی مردم‌سالاری پایدار استوار بوده، هرگونه تردید در کیفیت حکمرانی داخلی، مستقیماً سرمایه هنجاری خارجی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یافته‌های پیمایشی پو نیز نشان می‌دهد برداشت از کیفیت دموکراسی در آمریکا با ارزیابی کلی نقش جهانی آن هم‌بستگی دارد (Pew Research Center, 2024). در عصر رسانه‌های جهانی، تحولات داخلی به‌سرعت به بخشی از روایت بین‌المللی درباره یک کشور تبدیل می‌شوند. بنابراین، انسجام داخلی یکی از پیش‌شرط‌های پایداری قدرت نرم است.

1. Credibility

۲. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد «روندپژوهی» به تحلیل فرسایش تدریجی قدرت نرم ایالات متحده در بازه زمانی دهه ۱۹۷۰ تا ۲۰۲۵ می‌پردازد. روندپژوهی به‌عنوان یکی از روش‌های اصلی در مطالعات آینده‌پژوهی امکان تحلیل زنجیره‌ای از رویدادها، تصمیم‌ها و کنش‌ها را فراهم می‌سازد و به پژوهشگر اجازه می‌دهد سازوکارهای علی و الگوهای تحول راهبردی را در بستر زمان شناسایی کند (میرحسینی و همکاران، ۱۳۹۹: ۹). این روش بر شناسایی الگوهای انباشتی، نقاط عطف تاریخی و مسیرهای تغییر تدریجی در یک پدیده تمرکز دارد. در این رویکرد، هدف نه صرفاً توصیف وقایع، بلکه کشف منطق تحول در طول زمان و تبیین پیوند میان تحولات ساختاری و ادراکی است. روندپژوهی با تمرکز بر ردیابی علی وقایع کلیدی به‌کار گرفته شده است؛ فرایند پژوهش در سه گام انجام شده است. نخست، با استفاده از منابع نظری و ادبیات موجود، مبانی مفهومی قدرت نرم و هژمونی لیبرال استخراج و عملیاتی‌سازی شده است. دوم، با تقسیم‌بندی تاریخی دوره مورد مطالعه به مقاطع متمایز (دهه ۱۹۷۰، ۱۹۸۰، ۱۹۹۰، پس از ۱۱ سپتامبر، دوره اوباما، ترامپ و پساترامپ)، نقاط عطف و الگوهای انباشتی تغییر شناسایی شده‌اند. سوم، برای تقویت اعتبار تحلیلی، داده‌های کمی شامل پیمایش‌های بین‌المللی نگرش عمومی و شاخص‌های جهانی حکمرانی و قدرت نرم مورد استفاده قرار گرفته و با یافته‌های تاریخی تطبیق داده شده‌اند.

منطق استنتاج در این پژوهش، تفسیری - تبیینی است؛ به این معنا که داده‌های تاریخی و آماری در چهارچوب نظری مشخصی تفسیر شده‌اند تا رابطه میان تحولات داخلی آمریکا، رفتار سیاست خارجی و تغییر در ادراک جهانی تبیین شود. رویکرد روندپژوهی امکان می‌دهد که فرسایش قدرت نرم نه به‌عنوان یک رویداد مقطعی، بلکه به‌عنوان فرایندی تدریجی، انباشتی و وابسته به مسیر تحلیل شود.

۳. یافته‌های پژوهش

تحلیل افول یا تعدیل نسبی قدرت نرم ایالات متحده بدون رویکرد تاریخی، به سطحی‌نگری تقلیل خواهد یافت. فرسایش سرمایه‌های هنجاری آمریکا محصول یک رویداد مقطعی یا یک دولت



خاص نیست، بلکه نتیجه روندی انباشتی است که طی آن شکاف‌های مشروعیتی، تناقض‌های رفتاری و تحولات داخلی به تدریج بر تصویر جهانی این کشور اثر گذاشته‌اند. در این چهارچوب، دوره‌های مختلف نه به عنوان علل منفرد، بلکه به مثابه نقاط عطف در یک مسیر ساختاری قابل تحلیل هستند.

۳-۱. روند تاریخی افول نرم‌افزاری

۳-۱-۱. دهه ۱۹۷۰: بحران اعتماد و بازتعریف رهبری

دهه ۱۹۷۰ را می‌توان نخستین مرحله تضعیف سرمایه نمادین ایالات متحده در دوران پس از جنگ جهانی دوم دانست؛ البته این نه به معنای فروپاشی مشروعیت، بلکه به معنای ورود آن به مرحله‌ای از بازتعریف و شکنندگی است.

الف. بحران اعتماد داخلی و اثرات بین‌المللی

رسوایی واترگیت و استعفای رئیس‌جمهور وقت، همراه با تداوم پیامدهای جنگ ویتنام، به کاهش اعتماد عمومی داخلی به نهادهای سیاسی انجامید. در ادبیات کلاسیک، این وضعیت به عنوان «بحران دموکراسی» توصیف شده است؛ وضعیتی که در آن فاصله میان نهادهای حکمرانی و افکار عمومی افزایش یافت.

از منظر قدرت نرم، این تحول اهمیت مضاعف داشت؛ زیرا تصویر ایالات متحده به عنوان الگوی دموکراسی پایدار، یکی از پایه‌های مشروعیت جهانی آن بود. هنگامی که انسجام داخلی دچار تزلزل می‌شود، سرمایه هنجاری خارجی نیز آسیب‌پذیر می‌گردد.

ب. بحران اقتصادی و انرژی؛ افزایش هزینه‌های رهبری

رکود تورمی، بحران نفتی ۱۹۷۳ و پایان نظام برتون وودز نشان داد که آمریکا دیگر توان مدیریت یک‌جانبه اقتصاد جهانی را مانند دهه‌های پیشین ندارد. این تحولات نه تنها قدرت مادی، بلکه اعتبار مدیریتی آمریکا در نظم اقتصادی را نیز تحت تأثیر قرار داد.

پژوهش‌های جدید درباره راهبرد کلان آمریکا نشان می‌دهد که از همین دوره، شکاف میان تعهدات گسترده جهانی و ظرفیت داخلی برای پشتیبانی از آن‌ها آشکارتر شد (Posen, 2014). به

بیان دیگر، رهبری جهانی بیش از گذشته مستلزم اقناع و مشارکت متحدان شد و دیگر بر پایه مفروضات بلامنازع عمل نمی‌کرد.

پ. بازتعریف نقش جهانی در بستر گذار ساختاری

برخی تحلیل‌ها تأکید دارند که دهه ۱۹۷۰ نه صرفاً دوره افول، بلکه مرحله‌ای از بازتنظیم نقش جهانی آمریکا در بستر گذار ساختاری نظام بین‌الملل بود. سرچنت نشان می‌دهد که سه دولت متوالی در این دهه ناگزیر به بازتعریف رهبری در شرایط تغییر موازنه قدرت شدند (Sargent, 2015)؛ اما همین بازتعریف، حامل یک پیام هنجاری مهم بود: رهبری آمریکا دیگر بدیهی و مفروض نیست، بلکه نیازمند بازسازی مشروعیت است.

۳-۱-۲. دهه ۱۹۸۰: تثبیت شکاف هنجاری در کنش خارجی

اگر دهه ۱۹۷۰ مرحله «شکندگی مشروعیت» بود، دهه ۱۹۸۰ را می‌توان مرحله تثبیت و تعمیق شکاف میان گفتار هنجاری و الزامات ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی ایالات متحده دانست. این دهه از یک‌سو با احیای نسبی اعتماد به قدرت آمریکا و بازگشت گفتمان اقتدار همراه بود و از سوی دیگر، بستر شکل‌گیری ضدروایت‌های هنجاری را فراهم کرد که در دهه‌های بعد فعال‌تر شدند.

الف. احیای اقتدار و بازسازی تصویر قدرت

روی کار آمدن دولت ریگان با تأکید بر بازسازی توان نظامی، مقابله ایدئولوژیک با اتحاد شوروی و بازگرداندن اعتماد به نفس ملی همراه بود. در سطح ژئوپلیتیکی، افزایش هزینه‌های دفاعی و تشدید رقابت با بلوک شرق به بازتعریف نقش آمریکا به‌عنوان رهبر جهان آزاد انجامید. در کوتاه‌مدت، این رویکرد توانست تصویر ضعف دهه ۱۹۷۰ را تا حدی ترمیم کند. گفتمان «آمریکا به‌مثابه مدافع آزادی» در تقابل با کمونیسم، همچنان ظرفیت بسیج هنجاری در میان متحدان غربی داشت. اما مسئله اصلی در این دهه نه در سطح گفتمان، بلکه در سطح کنش‌های عملی سیاست خارجی شکل گرفت.



ب. گزینشی بودن هنجارها و پیامدهای مشروعیتی

در دهه ۱۹۸۰، سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین، آفریقا و برخی نقاط آسیا با حمایت از بازیگران غیردموکراتیک در چهارچوب مقابله با نفوذ شوروی همراه بود. این اقدامات، از منظر ژئوپلیتیکی در قالب موازنه قوا قابل توضیح بود؛ اما از منظر هنجاری، فاصله‌ای محسوس میان گفتمان دموکراسی‌خواهی و رفتار عملی ایجاد کرد.

در ادبیات نظم جهانی، این دوره به‌عنوان مرحله‌ای از «گزینشی بودن هنجارها» تحلیل شده است. آچاریا استدلال می‌کند که پذیرش رهبری آمریکا در دوران پس از جنگ سرد تا حدی تحت تأثیر حافظه تاریخی این رفتارهای گزینشی قرار داشت (Acharya, 2018). به بیان دیگر، شکاف میان ادعا و عمل در دهه ۱۹۸۰ به بخشی از روایت‌های انتقادی پایدار علیه هژمونی لیبرال آمریکا تبدیل شد. از این منظر، مسئله صرفاً کاهش محبوبیت نبود، بلکه شکل‌گیری زیرساخت ادراکی برای تردید نسبت به مرجعیت اخلاقی آمریکا بود؛ زیرساختی که در دهه‌های بعد توسط رقبا و منتقدان فعال‌تر شد.

پ. هژمونی لیبرال و انباشت هزینه‌های مشروعیتی

کوولی و نکسون نشان می‌دهند که نظم‌های هژمونیک به‌طور طبیعی در معرض فرسایش تدریجی مشروعیت قرار دارند، به‌ویژه زمانی که روایت‌های بدیل بتوانند تناقض‌های درونی آن‌ها را برجسته کنند (Cooley & Nexon, 2020). دهه ۱۹۸۰ در این معنا مرحله‌ای بود که هزینه‌های مشروعیتی رهبری جهانی به‌تدریج انباشته شد.

درحالی‌که آمریکا در حال تثبیت موقعیت خود به‌عنوان پیروز نهایی جنگ سرد بود، ادراکاتی درباره استانداردهای دوگانه در سیاست خارجی آن شکل گرفت. این ادراکات در کوتاه‌مدت مانع از رهبری آمریکا نشدند؛ اما بنیان‌های مرجعیت هنجاری آن را آسیب‌پذیرتر کردند.

ت. تقویت روایت‌های بدیل

در پایان دهه ۱۹۸۰ و با نزدیک شدن به فروپاشی اتحاد شوروی، ایالات‌متحده در موقعیت برتر مادی و ایدئولوژیک قرار گرفت؛ اما همین برتری، انتظارات هنجاری از رفتار آن را افزایش داد. از این مقطع به بعد، هرگونه ناسازگاری میان ارزش‌های اعلامی و رفتار عملی با حساسیت بیشتری ارزیابی می‌شد. به بیان دیگر، پیروزی در جنگ سرد نه‌تنها سرمایه نمادین آمریکا را

افزایش داد، بلکه سطح استانداردهای قضاوت درباره آن را نیز بالا برد. این افزایش انتظارات، زمینه «اضافه بار هنجاری» دهه ۱۹۹۰ را فراهم کرد.

۳-۱-۳. دهه ۱۹۹۰: لحظه تک قطبی و اضافه بار هنجاری

دهه ۱۹۹۰ در ادبیات روابط بین الملل غالباً به عنوان «لحظه تک قطبی» ایالات متحده توصیف می شود؛ دوره ای که در آن فروپاشی اتحاد شوروی، آمریکا را در موقعیتی بی رقیب از نظر مادی، نهادی و ایدئولوژیک قرار داد. این برتری بی سابقه، به ظاهر نقطه اوج قدرت نرم آمریکا نیز محسوب می شد. با این حال، همین موقعیت ممتاز، بار هنجاری رهبری واشینگتن را افزایش داد و زمینه شکل گیری «اضافه بار مشروعیتی» را فراهم کرد.

الف. گسترش نظم لیبرال و افزایش انتظارات هنجاری

در دهه ۱۹۹۰، ایالات متحده در مقام معمار و ضامن نظم لیبرال بین المللی ظاهر شد. گسترش نهادهای اقتصادی جهانی، تعمیق چندجانبه گرایی و ترویج دموکراسی به عنوان هنجار غالب نظام بین الملل، بخشی از پروژه تثبیت رهبری آمریکا بود. آچارا استدلال می کند که در این دوره، نظم لیبرال از نظر جغرافیایی و نهادی گسترش یافت، اما هم زمان پذیرش آن در بسیاری از مناطق جهان مشروط و وابسته به ادراک از عدالت و سازگاری رفتاری آمریکا شد (Acharya, 2018). به بیان دیگر، برتری آمریکا موجب شد که استانداردهای ارزیابی از رفتار آن نیز ارتقا یابد. هرگونه ناسازگاری میان اصول اعلامی و کنش عملی، بیش از گذشته برجسته می شد. در نتیجه، سرمایه هنجاری آمریکا در معرض آزمون های مکرر قرار گرفت.

ب. مداخلات بشردوستانه و مناقشه مشروعیت

یکی از شاخص ترین جلوه های سیاست خارجی آمریکا در این دهه، مداخلات نظامی با توجهات بشردوستانه بود؛ از جمله در بالکان و به ویژه کوزوو. اگرچه این مداخلات با استناد به ضرورت جلوگیری از فجایع انسانی صورت گرفت؛ اما در سطح حقوق بین الملل و نظم امنیتی جهانی پرسش هایی جدی درباره مشروعیت و چهارچوب تصمیم گیری ایجاد کرد.

نیومن نشان می دهد که تجربه کوزوو، بحث های عمیقی درباره رابطه میان مشروعیت اخلاقی و مشروعیت حقوقی برانگیخت و به شکل گیری برداشت های متفاوتی از حدود اختیارات



قدرت‌های بزرگ انجامید (Newman, 2024). این تجربه‌ها موجب شد که مفهوم «رهبری مسئولانه» با تردیدهای بیشتری مواجه شود، به‌ویژه در میان قدرت‌هایی که بعدها در شورای امنیت رویکرد محتاطانه‌تری اتخاذ کردند.

از منظر قدرت نرم، مسئله صرفاً موفقیت یا شکست عملیاتی نبود، بلکه شکل‌گیری این برداشت بود که آمریکا در مقام تفسیرکننده قواعد بین‌المللی عمل می‌کند. چنین برداشتی در بلندمدت می‌توانست سرمایه هنجاری را در معرض فرسایش قرار دهد.

پ. تحریم‌های گسترده و هزینه‌های انسانی

در حوزه اقتصادی نیز دهه ۱۹۹۰ شاهد استفاده گسترده از تحریم‌های اقتصادی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی بود. مالارد نشان می‌دهد که تجربه تحریم‌های فراگیر این دوره، به‌ویژه از منظر پیامدهای انسانی، بعدها به اصلاحاتی در رژیم تحریم‌های بین‌المللی انجامید؛ اما در همان زمان، تصویری از «شکاف انسانی» در سیاست قدرت‌های بزرگ ایجاد کرد (Mallard, 2020). از منظر سرمایه نمادین، استفاده مکرر از ابزارهای سخت اقتصاد - حتی در چهارچوب اهداف اعلامی مشروع - می‌توانست با ادراکاتی از استانداردهای دوگانه یا بی‌توجهی به پیامدهای انسانی همراه شود. این امر بخشی از انباشت هزینه‌های مشروعیتی در دهه تک‌قطبی بود.

ت. جهانی‌شدن و چالش عدالت هنجاری

پایان دهه ۱۹۹۰ با اعتراضات گسترده علیه جهانی‌شدن اقتصادی، به‌ویژه در نشست سیاتل ۱۹۹۹، همراه شد. این اعتراضات صرفاً واکنشی به سیاست‌های تجاری نبود، بلکه بیانگر نگرانی‌های گسترده‌تر درباره عدالت، پاسخ‌گویی و مشروعیت حکمرانی جهانی تحت رهبری آمریکا بود. کوولی و نکسون تأکید می‌کنند که نظم‌های هژمونیک زمانی با فرسایش مشروعیت مواجه می‌شوند که روایت‌های بدیل بتوانند شکاف میان وعده‌های جهانی و پیامدهای توزیعی آن را برجسته کنند (Cooley & Nexon, 2020). در این چهارچوب، جهانی‌شدن دهه ۱۹۹۰ ضمن تقویت موقعیت مادی آمریکا، حساسیت‌ها نسبت به عدالت هنجاری نظم لیبرال را نیز افزایش داد.

ح. اضافه‌بار هنجاری در اوج برتری

مجموع این تحولات نشان می‌دهد که دهه ۱۹۹۰ نه صرفاً دوره اوج قدرت آمریکا، بلکه دوره افزایش بار هنجاری رهبری آن بود. آمریکا در این دهه:

❖ قواعد را گسترش داد؛

❖ نهادها را تقویت کرد؛

❖ مداخلات را با توجیهات اخلاقی مشروعیت بخشی کرد؛

❖ و جهانی شدن اقتصادی را تعمیق بخشید.

اما همین گسترش، موجب شد که هر تناقض رفتاری یا پیامد ناخواسته، در سطحی وسیع تر و با حساسیت بیشتر ارزیابی شود. به بیان دیگر، لحظه تک قطبی، سرمایه نرم افزاری را افزایش داد؛ اما هم زمان آن را در معرض آزمون های سنگین تری قرار داد.

۳-۱-۴. یازده سپتامبر و تسریع بحران مشروعیت (۲۰۰۱-۲۰۰۸)

اگر دهه ۱۹۹۰ دوره انباشت هزینه های مشروعیتی در بستر برتری تک قطبی بود، حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی بودند که این شکاف های انباشته را به سطحی آشکار و تسریع شده رساندند. واکنش ایالات متحده به این حملات، نه تنها مسیر سیاست خارجی آن را تغییر داد، بلکه تأثیر عمیقی بر سرمایه هنجاری و ادراک جهانی از مشروعیت رهبری آمریکا گذاشت. در روزها و ماه های نخست پس از ۱۱ سپتامبر، موج گسترده ای از همدلی جهانی با ایالات متحده شکل گرفت. بسیاری از دولت ها حمایت خود را از مبارزه با تروریسم اعلام کردند و حتی برخی سازوکارهای چندجانبه فعال شدند. از منظر قدرت نرم، این مقطع می توانست فرصتی برای بازسازی و تقویت سرمایه نمادین آمریکا باشد؛ چراکه روایت «قربانی تروریسم» با اصول هم بستگی بین المللی هم راستا بود. نای تأکید می کند که مشروعیت زمانی تقویت می شود که اقدامات یک قدرت بزرگ در چهارچوب قواعد و نهادهای پذیرفته شده بین المللی صورت گیرد (Nye, 2023). با این حال، مسیر سیاستی که پس از مرحله نخست اتخاذ شد، به تدریج این سرمایه اولیه را فرسایش داد.

الف. دکترین جنگ پیش دستانه و چالش هنجارهای بین المللی

تدوین «دکترین جنگ پیش دستانه» و حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، نقطه مرکزی بحران مشروعیت در این دوره محسوب می شود. در حالی که مداخله در افغانستان از حمایت گسترده تری برخوردار بود، جنگ عراق با اختلافات عمیق در شورای امنیت و میان متحدان اروپایی همراه



شد. از منظر نظری، این اقدام پرسش‌هایی بنیادین درباره رابطه میان قدرت، قانون و مشروعیت ایجاد کرد. آپاریا استدلال می‌کند که یکی از نقاط چرخش در تضعیف نظم لیبرال، زمانی است که قدرت مسلط خود را فراتر از محدودیت‌های نهادی تعریف کند (Acharya, 2018). حمله به عراق برای بسیاری از کنشگران بین‌المللی نشانه‌ای از اولویت یافتن اراده یک‌جانبه بر سازوکارهای چندجانبه تلقی شد.

در نتیجه، شکاف میان گفتار هنجاری درباره حاکمیت قانون و رفتار عملی در سطح ژئوپلیتیکی آشکارتر شد؛ شکافی که از دهه‌های پیشین انباشته شده بود، اما در این مقطع به بحران علنی تبدیل گردید.

ب. گوانتانامو، ابوغریب و آسیب به مرجعیت اخلاقی

افشاگری‌ها درباره بازداشت‌های نامحدود، شکنجه و رفتارهای غیرانسانی در زندان‌هایی چون گوانتانامو و ابوغریب، ضربه‌ای جدی به تصویر آمریکا به‌عنوان مدافع حقوق بشر وارد کرد. این رویدادها نه تنها در سطح دولتی، بلکه در افکار عمومی جهانی بازتاب گسترده یافتند.

از منظر قدرت نرم، مسئله صرفاً نقض یک هنجار نبود، بلکه تضعیف «مرجعیت اخلاقی» بود؛ سرمایه‌ای که آمریکا طی دهه‌ها بر پایه آن رهبری خود را توجیه می‌کرد. کوهلی و نکسون نشان می‌دهند که هژمونی زمانی آسیب‌پذیر می‌شود که روایت‌های بدیل بتوانند تناقض‌های درونی آن را به‌صورت نمادین برجسته کنند (Cooley & Nexon, 2020). تصاویر ابوغریب به یکی از همین نمادهای پایدار تبدیل شد.

پ. افت محسوس در افکار عمومی جهانی

داده‌های پیمایشی بین‌المللی در میانه دهه ۲۰۰۰ نشان داد که اعتماد به رهبری آمریکا در بسیاری از مناطق جهان به‌طور قابل توجهی کاهش یافته است. در برخی کشورهای اروپایی و خاورمیانه، نگرش‌های منفی به سیاست خارجی آمریکا به بالاترین سطوح تاریخی رسید (Pew Research Center, 2023). این افت صرفاً یک نوسان مقطعی نبود، بلکه بیانگر تغییری عمیق‌تر در ادراک از قابلیت اعتماد و پیش‌بینی‌پذیری سیاست خارجی آمریکا بود. یکی از مؤلفه‌های کلیدی قدرت نرم، توانایی ایجاد این اطمینان است که تعهدات یک کشور پایدار و مبتنی بر قواعد است. جنگ عراق و پیامدهای آن، این مؤلفه را با تردید مواجه کرد.

ت. بحران مالی ۲۰۰۸ و ضربه به اعتبار مدیریتی

پایان این دوره با بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ همراه شد؛ بحرانی که از نظام مالی آمریکا آغاز شد و به سرعت به اقتصاد جهانی سرایت کرد. از منظر مادی، آمریکا همچنان قدرت برتر باقی ماند؛ اما از منظر هنجاری، تصویر آن به عنوان مدیر باثبات اقتصاد جهانی آسیب دید. این بحران به روایت‌هایی دامن زد که نظم اقتصادی لیبرال را ناعادلانه یا آسیب‌پذیر می‌دانستند و در برخی مناطق، به افزایش جذابیت مدل‌های جایگزین انجامید. در نتیجه، مؤلفه «اعتبار مدیریتی» نیز به مجموعه فشارهای وارد بر سرمایه نمادین آمریکا افزوده شد.

۳-۱-۵. دوره اوباما (۲۰۰۹-۲۰۱۶): ترمیم محدود و شکننده سرمایه هنجاری

انتخاب باراک اوباما در سال ۲۰۰۸ در فضایی رخ داد که سرمایه نمادین ایالات متحده در پایین‌ترین سطح خود از زمان پایان جنگ سرد قرار داشت. جنگ عراق، بحران مالی ۲۰۰۸ و آسیب‌های وارد شده به مرجعیت اخلاقی آمریکا، ضرورت بازسازی مشروعیت را به یک اولویت راهبردی تبدیل کرده بود. دولت اوباما با تأکید بر چندجانبه‌گرایی، دیپلماسی و بازگشت به نهادهای بین‌المللی، تلاش کرد روند فرسایش نرم‌افزاری را متوقف یا معکوس کند.

الف. بازگشت به چندجانبه‌گرایی و ترمیم مشروعیت نهادی

یکی از شاخص‌ترین تحولات این دوره، بازتعریف رابطه آمریکا با نهادهای بین‌المللی بود. مشارکت فعال‌تر در سازوکارهای چندجانبه، پیگیری توافقات بین‌المللی و تأکید بر همکاری با متحدان اروپایی، سیگنالی از تمایل به بازگشت به الگوی رهبری نهادمحور ارسال کرد. نای تأکید می‌کند که قدرت نرم زمانی تقویت می‌شود که دیگران سیاست‌های یک کشور را مشروع و مبتنی بر قواعد بدانند (Nye, 2023). در همین چهارچوب، توافق هسته‌ای با ایران و توافق اقلیمی پاریس به عنوان نمونه‌هایی از دیپلماسی نهادمحور، نقش نمادینی در ترمیم تصویر آمریکا ایفا کردند. این اقدامات برای بخشی از جامعه بین‌المللی نشانه‌ای از فاصله‌گیری از یک‌جانبه‌گرایی دهه پیشین تلقی شد. داده‌های پیمایشی نیز در سال‌های ابتدایی این دولت نشان‌دهنده افزایش محسوس اعتماد به رهبری آمریکا در اروپا و برخی مناطق دیگر بود (Pew Research Center, 2023).



ب. بازسازی مرجعیت اخلاقی؛ موفقیت نسبی و محدود

دولت اوپاما تلاش کرد با فاصله گرفتن از برخی سیاست‌های دوره پیشین، از جمله تأکید بر بستن گوانتانامو و محدودسازی برخی شیوه‌های بازجویی، پیام بازگشت به استانداردهای حقوق بشری را منتقل کند. این اقدامات از منظر نمادین اهمیت داشت؛ اما به دلایل حقوقی و سیاسی، همه وعده‌ها به‌طور کامل محقق نشد.

درنتیجه، اگرچه تصویر آمریکا نسبت به اواسط دهه ۲۰۰۰ بهبود یافت؛ اما آسیب‌های واردشده به مرجعیت اخلاقی به‌طور کامل ترمیم نشدند. به تعبیر آچاریا، مشروعیت نظم لیبرال در این مقطع تا حدی بازسازی شد، اما پایه‌های آن همچنان شکننده باقی ماند (Acharya, 2018).

پ. استمرار شکاف‌های ساختاری در سیاست خارجی

با وجود تغییر در لحن و رویکرد، برخی اقدامات سیاست خارجی همچنان با مناقشه همراه بودند؛ از جمله گسترش استفاده از پهپادها در عملیات ضدتروریستی و مداخلات محدود در لیبی. این موارد نشان داد که حتی در چهارچوب گفتمان چندجانبه‌گرایی، الزامات امنیتی می‌توانند شکاف میان ارزش‌های اعلامی و رفتار عملی را حفظ کنند.

کوولی و نکسون استدلال می‌کنند که نظم‌های هژمونیک زمانی پایدار می‌مانند که بتوانند میان الزامات قدرت و محدودیت‌های نهادی تعادل برقرار کنند (Cooley & Nexon, 2020). در دوره اوپاما، این تعادل تا حدی برقرار شد؛ اما تناقض‌های بنیادین به‌طور کامل رفع نشدند.

ت. تشدید قطبی شدن داخلی و اثرات هنجاری آن

یکی از متغیرهای مهم در این دوره، افزایش قطبی شدن سیاسی داخلی بود. گرچه این روند پیش از اوپاما آغاز شده بود، اما در سال‌های پایانی این دوره به سطحی رسید که پیامدهای آن در سیاست خارجی نیز نمایان شد. ناتوانی در کسب اجماع پایدار داخلی درباره برخی توافقات بین‌المللی، نشان داد که تعهدات خارجی آمریکا بیش از گذشته در معرض نوسان‌های سیاسی داخلی قرار گرفته‌اند.

از منظر قدرت نرم، قابلیت اعتماد رفتاری یکی از مؤلفه‌های کلیدی است. هنگامی که متحدان یا شرکای بین‌المللی احتمال دهند تعهدات یک دولت ممکن است با تغییر دولت بعدی لغو شود،

سرمایه نمادین شکننده تر می شود. در همین مقطع بود که برخی تحلیل گران از «شکنندگی نهادی» تعهدات آمریکا سخن گفتند؛ وضعیتی که در دوره بعد آشکارتر شد. در مجموع، دوره اوباما با افزایش نسبی محبوبیت جهانی و بازگشت گفتمان همکاری همراه بود. با این حال، این ترمیم بر بنیانی کاملاً تثبیت شده استوار نبود. شکاف های انباشته پیشین، رقابت فزاینده قدرت های نوظهور و قطبی شدن داخلی، مانع از آن شدند که بازسازی سرمایه هنجاری به صورت پایدار نهادینه شود.

۳-۱-۶. دوره اوباما (۲۰۰۹-۲۰۱۶): ترمیم محدود و شکننده سرمایه هنجاری

اگر دوره اوباما مرحله «ترمیم شکننده» بود، دوره دونالد ترامپ را می توان مرحله آشکار شدن شکنندگی تعهدات آمریکا دانست؛ دوره ای که در آن نوسان سیاست خارجی از سطح تغییر رویکرد فراتر رفت و به تغییر در الگوی بنیادین تعامل آمریکا با نظم بین المللی انجامید.

الف. گذار از چندجانبه گرایی به رویکرد معامله محور

سیاست «اول آمریکا» بر اولویت دادن به منافع تعریف شده ملی، بازنگری در تعهدات چندجانبه و نگاه معامله محور به روابط خارجی تأکید داشت. در این چهارچوب، خروج از توافق اقلیمی پاریس، خروج از توافق هسته ای ایران و تضعیف نقش آمریکا در برخی نهادهای بین المللی، نشانه هایی از بازتعریف رابطه با نظم لیبرال بودند.

از منظر نظری، نای تأکید می کند که قدرت نرم تا حد زیادی به قابلیت پیش بینی پذیری و پایبندی به قواعد وابسته است (Nye, 2023). هنگامی که یک قدرت بزرگ به طور یک جانبه از توافقی که خود در شکل گیری آن ها نقش داشته خارج می شود، مؤلفه «قابلیت اعتماد» دچار آسیب می شود؛ حتی اگر قدرت مادی آن کشور تغییر نکند.

ب. آسیب به مشروعیت نهادی و تصویر رهبری

در این دوره، نه تنها برخی تعهدات پیشین لغو شد، بلکه لحن انتقادی نسبت به نهادهای چندجانبه نیز تشدید گردید. این امر در میان متحدان سنتی آمریکا، به ویژه در اروپا، نگرانی هایی درباره پایداری رهبری آمریکا ایجاد کرد.



آچار یا استدلال می‌کند که یکی از مؤلفه‌های کلیدی تداوم نظم لیبرال، تعهد قدرت مسلط به قواعدی است که خود از آن‌ها سود می‌برد (Acharya, 2018). فاصله‌گیری از این قواعد - حتی اگر موقتی باشد - می‌تواند این تصور را ایجاد کند که نظم موجود دیگر مبتنی بر تعهد پایدار نیست، بلکه تابع تغییرات سیاسی داخلی است.

کوولی و نکسون نیز نشان می‌دهند که هژمونی زمانی فرسایش می‌یابد که شبکه‌های نهادی آن دچار تزلزل شوند یا متحدان درباره جهت‌گیری قدرت مرکزی دچار تردید شوند (Cooley & Nexon, 2020). دوره ترامپ چنین تردیدی را به صورت ملموس تقویت کرد.

پ. افت محسوس اعتماد جهانی

داده‌های پیمایشی در این دوره کاهش قابل توجه اعتماد به رهبری آمریکا را در بسیاری از مناطق جهان نشان می‌دهد. در اروپا، کانادا و برخی کشورهای آسیایی، نگرش‌های مثبت نسبت به ایالات متحده نسبت به دوره اوباما کاهش یافت (Pew Research Center, 2023). این کاهش صرفاً به سیاست‌های مشخص محدود نبود، بلکه به ادراک بی‌ثباتی در جهت‌گیری راهبردی آمریکا مربوط می‌شد. از منظر قدرت نرم، این تحول اهمیت بنیادین داشت؛ زیرا سرمایه نمادین بیش از آنکه بر توانایی تحمیل مبتنی باشد، بر تمایل دیگران به همکاری داوطلبانه استوار است. کاهش اعتماد، این تمایل را تضعیف می‌کند.

۳-۱-۷. دوره پساترامپ و بازگشت ترامپسم (۲۰۲۱ - ۲۰۲۵)

اگر دوره ترامپ مرحله آشکار شدن شکنندگی تعهدات آمریکا بود، دوره پساترامپ را می‌توان مرحله نهاده شدن این شکنندگی در ادراک جهانی دانست. حتی در مقاطعی که تلاش‌هایی برای بازگشت به چندجانبه‌گرایی صورت گرفت، این پرسش بنیادین باقی ماند که آیا این بازگشت پایدار است یا موقتی و وابسته به چرخه‌های انتخاباتی داخلی؟

الف. تلاش برای احیای چندجانبه‌گرایی؛ بازگشت مشروط اعتماد

در سال‌های نخست پساترامپ، دولت جدید کوشید با بازگشت به برخی توافقات بین‌المللی و تأکید بر همکاری با متحدان، تصویر آمریکا را به عنوان کنشگری مسئول بازسازی کند. بازگشت

به توافق اقلیمی پاریس، فعال‌سازی دوباره دیپلماسی چندجانبه و تأکید بر «بازگشت آمریکا» به نظم لیبرال، نشانه‌هایی از این رویکرد بودند.

در کوتاه‌مدت، داده‌های پیمایشی نشان‌دهنده افزایش نسبی اعتماد به رهبری آمریکا در اروپا و برخی مناطق دیگر بود (Pew Research Center, 2023). با این حال، این افزایش با احتیاط همراه بود. متحدان و شرکای بین‌المللی بیش از گذشته به پایداری تعهدات آمریکا در بلندمدت می‌اندیشیدند.

نای تأکید می‌کند که قدرت نرم به تداوم و ثبات وابسته است؛ نوسان‌های شدید، حتی اگر با بازگشت‌های اصلاحی همراه باشند، سرمایه نمادین را فرسوده می‌کنند (Nye, 2023). در نتیجه، احیای مشروعیت نهادی در این دوره با سایه تردید همراه بود.

ب. رقابت روایتی و چالش مرجعیت هنجاری

هم‌زمان با تلاش برای بازسازی جایگاه هنجاری، رقابت روایتی با قدرت‌های نوظهور شدت گرفت. روایت‌هایی که بر ناکارآمدی یا دوگانگی‌های نظم لیبرال تأکید داشتند، در فضای رسانه‌ای و دیپلماتیک فعال‌تر شدند. آچار یا استدلال می‌کند که گذار به نظم چندقطبی نه فقط انتقال قدرت مادی، بلکه تکثر روایت‌های مشروعیت‌بخش را نیز در پی دارد (Acharya, 2018). در چنین فضایی، هر نشانه‌ای از بی‌ثباتی داخلی یا تغییر ناگهانی سیاست خارجی، به سرعت در روایت‌های بدیل برجسته می‌شود. به بیان دیگر، سرمایه نرم‌افزاری آمریکا دیگر در خلأ عمل نمی‌کند، بلکه در میدان رقابتی روایت‌ها سنجیده می‌شود.

پ. استمرار قطبی شدن داخلی و اثرات بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین متغیرهای این دوره، تداوم و حتی تشدید قطبی شدن سیاسی داخلی بود. مناقشات پیرامون انتخابات، مهاجرت، رسانه‌ها و نقش نهادهای قضایی، نه تنها مسئله‌ای داخلی باقی نماند، بلکه به بخشی از تصویر خارجی آمریکا تبدیل شد.

شاخص‌های بین‌المللی کیفیت دموکراسی، از جمله ارزیابی‌های V-Dem و Freedom House در سال‌های اخیر، نشان‌دهنده کاهش نسبی در برخی مؤلفه‌های انسجام نهادی و اعتماد عمومی بوده‌اند. در چهارچوب مفهومی مقاله، این تحول مستقیماً بر مؤلفه «کیفیت حکمرانی» به عنوان



منع قدرت نرم اثر می‌گذارد. هنگامی که تصویر ثبات دموکراتیک تضعیف شود، مرجعیت هنجاری نیز آسیب می‌بیند.

ت. بازگشت ترامپیسم و تثبیت ادراک بی‌ثباتی

بازگشت ترامپیسم به صحنه سیاسی - چه در قالب رقابت انتخاباتی مجدد، چه در قالب نفوذ گفتمانی - پیام روشنی برای جامعه بین‌المللی داشت؛ جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا همچنان به شدت وابسته به تحولات داخلی است و امکان چرخش‌های بنیادین وجود دارد.

کوولی و نکسون تأکید می‌کنند که شبکه‌های هژمونیک زمانی پایدار می‌مانند که شرکا بتوانند بر استمرار تعهدات قدرت مرکزی حساب کنند (Cooley & Nexon, 2020). اگر این استمرار زیر سؤال رود، حتی بدون کاهش قدرت مادی، تمایل به تنوع‌بخشی به روابط و کاهش وابستگی افزایش می‌یابد. در این مرحله، مسئله دیگر صرفاً محبوبیت یا عدم محبوبیت آمریکا نیست، بلکه «ریسک وابستگی» به آن است. این تغییر ادراکی، یکی از عمیق‌ترین تحولات در سرمایه نرم‌افزاری آمریکا طی دهه‌های اخیر محسوب می‌شود.

در نهایت، دوره پساترامپ نشان می‌دهد که ایالات متحده همچنان از منابع گسترده قدرت نرم برخوردار است: نظام دانشگاهی پیشرو، توان فناورانه، شبکه‌های ائتلافی و جذابیت فرهنگی. اما انحصار روایتی آن کاهش یافته و مشروعیتش بیش از گذشته مشروط به رفتار پایدار و هم‌راستایی ارزش و عمل است. به بیان دیگر، آنچه در این مقطع رخ داده، نه فروپاشی سرمایه نمادین، بلکه ورود آن به مرحله‌ای از رقابت فشرده و شکنندگی ساختاری است.

۲-۳. شواهد

تحلیل روند تاریخی فرسایش قدرت نرم ایالات متحده، بدون اتکا به داده‌های تجربی و شاخص‌های کمی، ناقص خواهد بود. در سال‌های اخیر، مجموعه‌ای از پیمایش‌های بین‌المللی و شاخص‌های ترکیبی، تصویری نسبتاً منسجم از نوسان و در برخی موارد کاهش سرمایه نمادین آمریکا ارائه کرده‌اند. این داده‌ها را می‌توان ذیل سه مؤلفه اصلی چهارچوب مفهومی مقاله یعنی مشروعیت رهبری، قابلیت اعتماد رفتاری و کیفیت حکمرانی داخلی بررسی کرد.

۳-۲-۱. کاهش اعتماد جهانی به رهبری آمریکا

یکی از معتبرترین منابع سنجش نگرش عمومی جهانی، پیمایش‌های «Pew Research Center» است که طی دو دهه اخیر روند اعتماد به رهبری ایالات متحده را در مناطق مختلف جهان اندازه‌گیری کرده است. داده‌های این مرکز نشان می‌دهد که اعتماد جهانی به رئیس‌جمهور آمریکا و به‌طور کلی به نقش رهبری این کشور، از اوایل دهه ۲۰۰۰ با نوسانات قابل توجهی همراه بوده است. در میانه دهه ۲۰۰۰، هم‌زمان با جنگ عراق، میزان اعتماد در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، خاورمیانه و آمریکای لاتین به سطوح پایینی رسید. در دوره اوباما، این شاخص‌ها به‌طور محسوسی بهبود یافت، اما در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ مجدداً کاهش شدیدی را تجربه کرد. هرچند پس از آن در برخی کشورها بهبود نسبی مشاهده شد، اما سطح اعتماد در بسیاری از موارد به میانگین‌های پیش از ۲۰۰۱ بازنگشت. نکته مهم در این روند، نه صرفاً کاهش مقطعی محبوبیت، بلکه افزایش دامنه نوسان است. از منظر قدرت نرم، نوسان شدید خود به‌عنوان عاملی برای تضعیف «قابلیت اعتماد» عمل می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد که تصویر جهانی آمریکا بیش از گذشته تابع تحولات سیاسی داخلی است. در نتیجه، سرمایه نمادین آمریکا از وضعیت پایدار به وضعیت متغیر و مشروط منتقل شده است.

۳-۲-۲. افت در مؤلفه‌های شهرت و ارزش‌ها در شاخص قدرت نرم

شاخص‌های ترکیبی قدرت نرم، از جمله گزارش سالانه «Brand Finance Global Soft Power Index»، تصویری ساختاری‌تر از جایگاه کشورها ارائه می‌دهند. ایالات متحده در این شاخص‌ها همچنان در میان رتبه‌های برتر قرار دارد، به‌ویژه در مؤلفه‌هایی چون فناوری، آموزش عالی، رسانه و ظرفیت اقتصادی. با این حال، در برخی زیرشاخص‌ها به‌ویژه «شهرت»، «حاکمیت» و «پایبندی به ارزش‌ها»، افت یا نوسان قابل توجهی ثبت شده است. کاهش امتیاز در مؤلفه‌های ارزشی نشان‌دهنده آن است که ادراک جهانی از هم‌راستایی میان ارزش‌های اعلامی و رفتار عملی آمریکا با تردید مواجه شده است. این امر به‌ویژه پس از جنگ عراق، افشاگری‌های مربوط به نقض حقوق بشر و خروج از توافق‌های چندجانبه برجسته شد. حتی در دوره‌هایی که جایگاه کلی آمریکا در رتبه‌بندی حفظ شده، تغییر در ترکیب مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که وزن «قدرت



ساختاری» بیش از «قدرت هنجاری» در حفظ رتبه نقش داشته است. این یافته‌ها با استدلال نظری مقاله هم‌خوانی دارد: فرسایش قدرت نرم الزاماً به معنای سقوط رتبه کلی نیست، بلکه می‌تواند به معنای تغییر در کیفیت و ماهیت منابع جذابیت باشد.

۳-۲-۳. تضعیف ادراک از کیفیت دموکراسی داخلی

یکی از منابع بنیادین قدرت نرم آمریکا، تصویر آن به‌عنوان یک دموکراسی باثبات و نهادینه بوده است. با این حال، ارزیابی‌های مؤسسات بین‌المللی مانند «V-Dem Institute» و «Freedom House» در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که برخی شاخص‌های مرتبط با کیفیت حکمرانی، اعتماد عمومی، قطبی شدن سیاسی و کارآمدی نهادی در ایالات متحده با کاهش نسبی مواجه شده‌اند. برای مثال، شاخص‌های مرتبط با قطبی شدن سیاسی و انسجام نهادی در گزارش‌های V-Dem کاهش یافته و Freedom House نیز در برخی سال‌ها امتیاز کلی ایالات متحده را اندکی تعدیل کرده است. گرچه این تغییرات به معنای عبور آمریکا از طبقه دموکراسی‌های پیشرفته نیست، اما از منظر ادراکی اهمیت دارد؛ زیرا تصویر «الگوی بی‌رقیب دموکراسی» را به «دموکراسی با چالش‌های درونی» تبدیل کرده است. در چهارچوب قدرت نرم، چنین تغییری می‌تواند بر مرجعیت هنجاری اثر بگذارد. هنگامی که کیفیت حکمرانی داخلی محل مناقشه باشد، توانایی یک کشور برای ترویج ارزش‌های مشابه در سطح بین‌المللی نیز با محدودیت مواجه می‌شود.

۳-۲-۴. افزایش رقابت روایتی با چین

تحول مهم دیگر در داده‌های کمی، افزایش رقابت ادراکی میان ایالات متحده و چین در برخی مناطق جهان است. پیمایش‌های چندسال اخیر نشان می‌دهد که در بخش‌هایی از آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، نگرش‌ها نسبت به نقش چین در اقتصاد و توسعه زیرساختی بهبود یافته است. اگرچه آمریکا همچنان در بسیاری از کشورها از جذابیت فرهنگی و آموزشی بالاتری برخوردار است، اما شکاف ادراکی کاهش یافته است.

این تحول را نمی‌توان صرفاً به افزایش قدرت مادی چین نسبت داد؛ بلکه به توانایی این کشور در ارائه روایت بدیل از توسعه، حاکمیت و عدم مداخله نیز مربوط است. در نتیجه، سرمایه

نرم افزاری آمریکا دیگر در فضای بدون رقیب عمل نمی‌کند، بلکه در میدان رقابتی سنجیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف بررسی روند افول یا تعدیل نسبی قدرت نرم ایالات متحده، استدلال کرد که آنچه در دو دهه اخیر مشاهده می‌شود نه فروپاشی سرمایه نمادین آمریکا، بلکه ورود آن به مرحله‌ای از شکنندگی ساختاری در بستر گذار نظم بین‌الملل به سمت چندقطبی شدن است. تحلیل تاریخی از دهه ۱۹۷۰ تاکنون نشان داد که فرسایش هنجاری یک پدیده تدریجی و انباشتی بوده و محصول یک دولت یا یک بحران منفرد نیست، بلکه نتیجه تلاقی سه روند ساختاری است: افزایش شکاف میان گفتار و کردار در سیاست خارجی، نوسان در تعهدات نهادی و تضعیف نسبی تصویر انسجام دموکراتیک داخلی.

دهه ۱۹۷۰ آغاز مرحله شکنندگی مشروعیت بود؛ دهه ۱۹۸۰ تثبیت شکاف هنجاری در کنش خارجی را رقم زد؛ دهه ۱۹۹۰ با وجود اوج برتری مادی، به اضافه بار هنجاری انجامید؛ و دوره پس از ۱۱ سپتامبر شکاف‌های انباشته را به بحران آشکار مشروعیت تبدیل کرد. تلاش‌های دوره اوباما برای ترمیم سرمایه نمادین، گرچه به بهبود نسبی انجامید، اما به دلیل استمرار قطبی شدن داخلی و رقابت روایتی فزاینده، تثبیت پایدار نیافت. در دوره ترامپ، مسئله از سطح محبوبیت به سطح قابلیت اعتماد ارتقا یافت؛ خروج از توافق‌های چندجانبه و تغییر لحن نسبت به نهادهای بین‌المللی این ادراک را تقویت کرد که تعهدات آمریکا تابع چرخه‌های سیاسی داخلی است. در دوره پساترامپ نیز حتی بازگشت به چندجانبه‌گرایی در سایه این تردید ساختاری ارزیابی شد. شواهد کمی ارائه‌شده -از جمله کاهش اعتماد جهانی در پیمایش‌های بین‌المللی، افت نسبی در مؤلفه‌های ارزشی شاخص‌های قدرت نرم، تعدیل ارزیابی‌های مرتبط با کیفیت دموکراسی داخلی و افزایش رقابت روایتی با چین - این روند تاریخی را تأیید می‌کند. این داده‌ها نشان می‌دهد که سرمایه نرم‌افزاری آمریکا همچنان گسترده و مؤثر است، اما از وضعیت انحصاری و بلامنازع دهه‌های نخست پس از جنگ سرد فاصله گرفته است.

براین اساس، می‌توان سه نتیجه نظری و راهبردی استخراج کرد:



نخست، قدرت نرم ماهیتی ایستا ندارد و به هم‌راستایی مستمر میان ارزش‌های اعلامی و رفتار عملی وابسته است. هرچه شکاف میان این دو افزایش یابد، هزینه‌های مشروعیتی انباشته می‌شود و در دوره‌های بحران به‌صورت جهشی بروز می‌کند.

دوم، قابلیت اعتماد تعهدات در نظم چندقطبی اهمیت فزاینده‌ای یافته است. در شرایطی که بازیگران متعدد توانایی ارائه روایت‌های بدیل را دارند، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری سیاست خارجی به یک منبع کلیدی قدرت نرم تبدیل می‌شود. نوسان‌های شدید - اگر موقتی باشند - می‌توانند به کاهش تمایل شرکا برای وابستگی بلندمدت منجر شوند.

سوم، کیفیت حکمرانی داخلی به‌طور مستقیم بر مرجعیت هنجاری اثر می‌گذارد. در عصر ارتباطات جهانی، تحولات داخلی به‌سرعت در ادراک خارجی بازتاب می‌یابد. بنابراین، سرمایه نمادین نه صرفاً محصول سیاست خارجی، بلکه بازتاب انسجام و کارآمدی ساختار سیاسی داخلی است.

در نهایت، می‌توان استدلال کرد که ایالات متحده همچنان یکی از قدرتمندترین بازیگران در عرصه قدرت نرم باقی‌مانده است؛ شبکه‌های دانشگاهی، نوآوری فناورانه، صنعت فرهنگی و ظرفیت نهادی آن بی‌رقیب یا کم‌رقیب‌اند. بااین‌حال، مسئله اصلی دیگر «داشتن منابع» نیست، بلکه «مدیریت پایدار و هم‌راستای آن‌ها» در شرایط رقابت فشرده روایتی است. اگر هم‌سویی میان ارزش‌ها، رفتار و تعهدات نهادی بازسازی و تثبیت نشود، سرمایه هنجاری آمریکا همچنان در برابر شوک‌های سیاسی داخلی و بحران‌های بین‌المللی آسیب‌پذیر باقی خواهد ماند. ازاین‌رو، افول قدرت نرم آمریکا را باید نه به‌عنوان پایان رهبری، بلکه به‌عنوان گذار از هژمونی هنجاری بلامنازع به وضعیت رقابتی و مشروط در نظم چندقطبی فهم کرد؛ وضعیتی که در آن مشروعیت دیگر مفروض نیست، بلکه باید به‌طور مستمر بازتولید شود.

فهرست منابع

میرحسینی، فرشته؛ عیوضی، محمدرحیم؛ کشاورزشکری، عباس (۱۳۹۹)، *روندپژوهی خطرات ژئوپلیتیکی پیش‌روی جمهوری اسلامی ایران در غرب آسیا در افق ۱۴۰۴*، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۷، شماره ش ۶۳.



References

- Brand Finance. (2024). *Global soft power index 2024*. Brand Finance.
- Brand Finance. (2025). *Global soft power index 2025*. Brand Finance.
- Brand Finance. (2026). *Global soft power index 2026*. Brand Finance.
- Cooley, A., & Nexon, D. H. (2020). *Exit from hegemony: The unraveling of the American global order*. Oxford University Press.
- Freedom House. (2024). *Freedom in the world 2024*. Freedom House.
- Ikenberry, G. J. (2020). *A world safe for democracy: Liberal internationalism and the crises of global order*. Yale University Press.
- International IDEA. (2025). *The global state of democracy 2025*. International Institute for Democracy and Electoral Assistance.
- Mallard, G. (2020). *The humanitarian gap in the global sanctions regime: Assessing causes, effects, and solutions*. *Global Governance*, 26(1), 121–153.
- Newman, E. (2024). *NATO in Kosovo and the logic of successful security practices*. *International Affairs*, 100(2), 631–650.
- Nye, J. S., Jr. (2023). *Soft power and great-power competition: Shifting sands in the balance of power between the United States and China*. Springer.
- Pew Research Center. (2023). *Overall opinion of the U.S.* Pew Research Center.
- Pew Research Center. (2024). *Views of the United States around the world*. Pew Research Center.
- Posen, B. R. (2014). *Restraint: A new foundation for U.S. grand strategy*. Cornell University Press.
- Sargent, D. J. (2015). *A superpower transformed: The remaking of American foreign relations in the 1970s*. Oxford University Press.
- V-Dem Institute. (2025). *Democracy report 2025: 25 years of autocratization*. University of Gothenburg.